

از شوایب عیب و منقصت پیراسته . رشحات خامه بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعدار دلفریب ، و ترشح کلك لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب . [۲۵۲ الف] مهارتش در فن معما و نظم تاریخ به جایی رسیده که رقم نسخ بر گفتار چهره آن صنف کشیده . محبتش در خاطرها چنان سرشته گشته که نقش غم را در آن جای نمانده . قصاید و مقطعات طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین ، رخسار عرایس ابکار سخن و غزلیات خامه گهر نثارش « کامثال المؤلف المکنون » زیور گوش هوش اصحاب انجمن .

چون در حین تحریر احوال خیرمآل آن زبده نجیب این غریب وادی سرگردانی در حیدرآباد رحل اقامت گسترده ندامت تمام به احوال و اوضاع خود داشت و مضمون این ابیات به خاطر گذرانیده دریافت صحبت عزیزان از درگاه احدیت ۱۰ مسئلت مینمود ، بیت :

غرض ز عمر بجز وصل دوستداران نیست

ز زندگی غرضی جز حضور یاران نیست

قسم به جان عزیزان که شاد کامی دهر

۱۵ به غیر صحبت یاران و غمگساران نیست

از منظومات آن جامع کمالات چیزی به خاطر نمی رسد ، لاجرم طوطی

کلك شیرین منقار زبان در کام خاموشی کشیده صحایف این اوراق زیب و زینت نیافت .

افادت مآب قدوة المحققین و افضل المتأخرین

۲۰ [۲۵۲ ب] مولانا وجیه الدین فضل الله

عالمیست متبحر و به طلاقت لسان و فصاحت بیان مباهی و مفتخر ، و به جودت

ذهن و حدت طبع سرآمد افاضل . مولد و منشأ آن جناب قریه عقدا من اعمال

یزد است . در مهدی ایام شباب و جوانی همگی همت به تحصیل مصروف ساخته در

اندک زمانی از اکتساب فضایل و کمالات بهره تمام یافته در سلك علما منتظم گشته

بلکه رایت بی مثلی برافراخت . و بعد از آن بر مسند افاده نشسته به مباحثه علوم دینیہ اشتغال فرمود و الیوم حسب الاستدعای اکابر و اهالی در آستانه مقدسه فرزند حضرت خیر البریه اعنی امامزاده واجب التعظیم والتکریم امامزاده ابو جعفر محمد علیه التحیة والتسلیم و در بقعه رفیعه خونزاده و مخدومزاده به لوازم افاده می پردازد و از برکات انفاس شریفش تلامذه مستفیض و بهره ور می گردند و به زبان حال مضمون این مقال به ادا میرسانند، نظم :

ای مشکل اهل فضل از کلك تو حل

گشته به فنون علم در دهر مثل

طبع تو در انواع فضایل کامل

ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل

و بخشنده بی منت آن جناب را چند خلف صالح زاهد عابد عالم کرامت

فرموده .

بزرگتر هولا نام سعود نام که در خدمت [۲۵۳ الف] والد بزرگوار تحصیل علوم نموده و از اقسام فضایل بهره تمام یافته .

سیادت و افادت پناه علامی شمساللسیاده

امیر محمد صالح اردکانی

جمال حالش به علونسب و تبجر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد فضلالی دوران می نمود . طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علماء متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات فضلالی متأخرین . در عنقوان اوان جوانی از بلده اردکان که منشأ و مولودش بود بعضی اوقات به دارالسلطنه اصفهان رفته و برخی احوال به دارالعباده یزد آمده تحصیل علوم نمود و به اندک زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران درر بود . آنگاه علم عزیمت به جانب دیارهند برافراشته روانه گردید . بعد از ورود چون شاه جهان آباد و کپنه دهلی را از وحشت هندو نژادان ظلمات « بعضها فوق بعض » مشحون دید خاطر عاطرش متأذی گشت و به مقتضای حدیث حب الوطن

مراجعت فرمود و در خطه بهشت منزله یزد رحل اقامت انداخته چند گاه به قلم دانش نقش افاده بر صحیفه خاطر طلبه می نگاشت تا در شهر سنه^۱ [۲۵۳ب] توجه به صوب عالم آخرت نمود و دو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت : میرزا محمد نصیر و میرزا وجیه الدین ، و این دو جوان فضیلت نشان به لطف طبع و صفاء ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف و معروف اند. و میرزا محمد نصیر در سنه ثمان و سبعین و الف مستوفی موقوفات سرکار مشایخ عظام کرام دادائیه علیه الرحمة والتحیة گشته مدت سه چهار سال در آن امر اشتغال داشت .

افادت پناه جامع الاوصافی حاجی

محمد تقی استیفاچی

- ۱۰ آن جناب به صفت ورع و پرهیزگاری و وقوف و کاردانی در امور دنیوی اتصاف دارد و به زیور حسن خلق که نوریست از انوار حکمت الهی و سوری از اسرار عزت پناهی که بدان نور شریف دیده بصیرت منور گردد ، آراسته . از بدایت حال تا این زمان که سن شریفش از خمسین سنه تجاوز نموده اوقات با برکات به تحصیل علوم و به اکتساب کمالات مصروف داشته در خیر خواهی [۲۵۴ الف] عبادالله و کلمة الحق خود را معاف نداشته ، و از گفتار و کردارش بوی نفاق به مشام اولوالالباب نرسیده ، بلکه پیوسته نقش خیر خواهی کافه برایا بر ضمیر منیر نگاشته رعایت و مراقبت همگان را واجب و لازم میدانند . لاجرم ارباب جاه و جلال به صحبتش راغب و اهل فضل و کمال به مجالستش مایل و عجزه و زبردستان به دیدارش خرسنداند^۲ ، شعر :

۲۰ هر چند فکر میکنم از هر چه در جهان

نام نکوست حاصل ایام آدمی^۳

و چون میدانند که ملاحظه دیانت لازمست و دیانت محافظت امانتتست که میان بنده و خداوندست و کسی بر آن اطلاع نیابد مگر بعد از اظهار آن، وصیانت

۱- در اصل سفیدست ۲- اصل: خورسنداند ۳- نسخه وزیر: زندگی

قانون دیانت موجب سعادت هر دوسرای بلکه سبب وصول رضای خداست ، شهر :
در دیانت کوش تادنیا ودین گردد فروغ

بی دیانت را نه دنیا بر مرادست و نه دین

آن جناب در گفتار و کردار همین شیوه ستوده منظور نظر همت داشته یکسر
موی پای از شاهراه دین داری بر نداشت. بنا بر آن در سنه اربع و ستین و الف که مسند
آرای وزارت صفی قلی بیگ خلف مقرب الخاقانی محمد علی بیگ ناظر بیوتات سر کار
خاصه شریفه بامر حکومت و وزارت به مملکت یزد آمد [۲۵۴ ب] به تکلیف تمام
و مبالغه مالا کلام مهم استیفا چپگیری اقمشه انقادی سر کار خاصه شریفه در عهده
اهتمام او گذاشت . و آن جناب در زمان صاحب دخلی رایت کفایت و درویش
نوازی بر افراشت و در رعایت و جانبداری زبردستان و اهل حرفه خود را معاف
نداشت . و چون از اشغال دنیوی ملول گردید و اجل مقرر در رسید جهان فانی
را وداع نموده در شهر سنه^۱ ثمانین و الف متوجه ریاض رضوان گردید .

مولانا محمد شرفی

به ذکر مکارم اخلاق و قدم خاندان ممتاز بود و نسبت قرابت با اشرف العلماء
افضل الفضلا مولانا شرف الدین یزدی المشتهر به «مخدوم» که از غایت اشتها احتیاج
به تو عیف و تعریف ندارد درست می نمود و در اوایل حال سالها صاحب رتق و فتق
سر کار حضرت کرامت منقبت ولایت مرتبت مرتضی ممالک اسلام شاه نوزالدین
نعمت الله ثانی بوده لوای و کالت و نیابت می افراشت و در اواسط زمان خلافت و
فرمانروایی مصراع :

شهریار کامیاب گاه بخش کامکار

ابوالفتح شاه طهماسب بهادر خان انارالله برهانه از بلده یزد که وطن مألوفش
بود به دار السلطنه قزوین رفته منظور نظر کیمیا تأثیر پادشاه جنت مکان گشته در
سلك ندمای بارگاه فلک جاه انتظام یافت و مادام الحیوة در نهایت اعتبار روزگار

گذرانیده تخم محبت و اخلاص در مزرعه دل همگنان می کاشت . این رباعی از نتایج فکر آن جنابست که در حین تحریر به خاطر آمده در این اوراق [۲۵۵ الف] نگارش یافت ، رباعی :

خواهم که به کام خویش ای مهر گسل

- ۵ در زلف دلاویز تو آویزم دل
چین در سر زلف دلگشت بگذارم
تا هیچ دلی درو نگیرد منزل

الموفق بتأییدات الهی مولانا

معین الدین معلم یزدی

- ۱۰ در زمان خود اعلم علما و افقه فقها بود و پیوسته اوقات با برکات را به درس و افساده علوم عقلی و نقلی صرف نمود . به قلم بلاغت رقم تألیفات فصاحت شیم بر صنجات روزگار مردم می گردانید ، و از اوایل زمان سلطنت سلاطین حشمت تمکین آل مظفر که شهریاران نیک سیرت ملک نهاد و جهانداران خوب صورت پاک اعتقاد بودند تا اواخر استقلال آن زمره عدالت کیش در بلده فاخره یزد بر سجاده تقوی و پرهیزگاری نشسته مردم آن دیار از تزکیه نفس نفیس و تصفیه خاطر خطیرش بهره مند می گشتند . و همواره جمعی کثیر از فضلا و اهل طلبه طریق ملازمتش پوئیده به صحبت با فیض مستفیض بوده مضمون این مقال به گوش هوش یکدیگر می رسانیدند ، شهر :

صحبت غنیمتست عزیزان درین چمن

- ۲۰ فرداست همچو گل همه برباد رفته ایم

و پادشاه مطاع سلطان [۲۵۵ ب] جلال الدین شاه شجاع از زبان صبی تا اوان اوقات [شباب] زندگانی به قدم اخلاص به مجلس درس آن جناب شتافته به تحصیل علوم دینی و کمالات انسانی اشتغال داشت ، و حسب الاستدعای پادشاه وافر احتشام آن حاوی فضایل « تاریخ معینی مظفری » که مشتمل است بر ذکر جهانگیری و

خصوصیات و وقایع احوال خسروان مظفری به قلم فصاحت رقم‌رقوم ساخته و بلبل-
نویان گلشن انشا و نغمه پردازان چمن املا به هزار زبان اعتراف نموده‌اند که در
هیچ وقت و اوان عذار اجزای تألیف را به مثل الفاظ دررنتار آن نسخه به خط و
خال عنبرفام زیب و زینت نداده‌اند.

و در سنهٔ تسع و ثمانین و سبعماهه معمار همت مولانا معین الدین در اهرستان
بموضع « داربندک » طرح مسجدی عالی اساس و گنبدی رفیع ارتفاع انداخته در
نهایت خوبی و تکلف به اتمام رسانیده و پنجرهٔ کاشی بر شارع گذاشت و باغی دلگشا
در جنب مسجد احداث فرمود و در سنهٔ مذکوره به مقتضای « کل نفس ذائقة
الموت » بنای حیات آن جناب انهدام یافته در گنبد مسجد مزبور مدفون گردید .
[۲۵۶ الف] و بسبب طول زمان خرابی تمام به آن عمارت راه یافته بود و
از مجالست زهاد و عباد محروم گشته بود. در سنهٔ احدى و ثمانین و الف هجری معمار
همت عالی نهمت حضرت سیادت منقبت فرشته خصلت نیکو سیرت زبدهٔ اکابر و اعظام
قدوةٔ سادات ذوالمکارم، شعر:

همه حسن و همه خلق و همه حلم

همه لطف و همه جود و همه علم

اعنی میرزا محمد کاظم دادائی که ذات محمدمت صفاتش از ذکر مکارم و اوصاف
مستغنی و طبع دراکش به انواع فضایل و کمالات متحلی، شعر:
چراغ روشن از نور امامت

مه تابنده بر برج کرامت

به تعمیر مسجد و مزار مزبور ساعی گردیده در نهایت تکلف و صفا به اتمام رسانید.
الحال از رفعت فلك فرسای گنبد مقصوره و جماعتخانه اش خیمهٔ مینافام سپهر
خجل گردیده و در لطافت ابنیهٔ رفیعش قصر خورنق پردهٔ احتجاب بر رخسارش کشیده ،
بیت:

تا بر گذشت سقف رفیعش ز آفتاب

گر بون سایه دارش ب و روز در غم است

مولانا عبدالله یزدی صاحب حاشیه

از جمله اشراف و اعیان بهاباد بافق است و پیوسته بقلم گوهر نگار نقش

تألیف و تصنیف بر لوح روزگار می نگاشت و در میدان درس و افاده [۲۵۶ ب]

گوی سبقت و رجحان بر امثال و اقران می ربود .

از جمله تألیفاتش دو حاشیه است: یکی بر «مختصر معانی» و دیگری بر «حاشیه

خطائی». و مهارتش در فنون علم فقه به غایتی بود که می گفته اگر متوجه بدان

علم کردم به توفیق الله تعالی برهان دلایل عقلی بر مسایل فقهی گفته چنان علم فقه

را مدال سازم که مجال چون و چرا نماند . بر خواطر دانایان سلسله انساب پوشیده

نماند که فخر الوزرا ^۱رهانامیرزا خلیل اللهها^۱ وزیر خطه یزد نسبت قرابت قریبه با

آن فاضل افادت دستگاہ داشت و بدان واسطه علم مفاخرت می افراشت .

مولانا حاجی حسین اردکانی

مردی صالح فاضل پسندیده اخلاق بود و دامن عرض خود را به اغراض دنیوی

کمتر می آلود و پیوسته به ادای وظایف طاعات و روایت عبادات قیام و اقدام می -

نمود . در اواخر ایام حیات به دار السلطنه اصفهان رفته به افاده و استفاده اشتغال داشت

تا وقتی که متوجه بلاد عقبی گشت . میرزا ابوالفضایل که جوان پسندیده اخلاق نیکو -

صفات است و ولد ارجمند آن جناب است و تاحین تحریر این اوراق در اردکان [۲۵۷ الف]

که مسکن آباء و اجدادش است به امر زراعت و عمارت و تحصیل ثواب آخرت

مشغولی می نماید .

مولانا سلطان حسین ندوشنی

افضل و اعلم فقهاء و محدثین عصر خود بود . از وطن مألوف به دار السلطنه اصفهان

رفته به افاده و استفاده اشتغال نمود و بغایت دین دار و پرهیز گار و با تقوی بود

و در ترك مستلذات دنیا درجه علیاداشت. از ما کولات و مشروبات به سدرمق قناعت می فرمود و اکثر ایام صایم می بود و از غایب اشتهار منظور نظر توجهات پادشاه گیتی ستان اعنی خاقان و الاشان ، مصراع :

جهان دار دین دار عباس شاه

گردید و در سنه عشرین و الف هجری که صدر اعظم قاضی خان به ایلچی گری روم مأمور شده حسب فرمان قضا جریان آن جناب به رفاقت مقرر گردید و بعد از مراجعت [۲۵۷ ب] از آن سفر چند سال دیگر در کمال اعتبار و نهایت زهد و وقار در اصفهان به افاده مشغولی داشت.

و بنا بر آنکه از دایره فنا و فوات هیچ کس را خروج ممکن نیست و هر که قدم در عالم وجود نهاد هر آینه شربت اجلش باید نوشید و لباس هلاکتش می باید پوشید ، او نیز چون دیگران ندای ارجعی شنیده راه عالم باقی پیمود .

[۲۵۸ الف] ملاعباس گیلانی

فضیلت پناه مشار الیه در ایام شباب و عنفوان جوانی از بلاد گیلان که مولد مألوفش بود به دارالعلم شیراز آمده به طب علوم دینی و تحصیل کمالات اشتغال نمود و در آن روزگار بر مدارج دانش ترقی نمود ، اما به غایت تندخو و درشتگو بود و در حین درس و تعلیم باطلبه کمال درشتی کردی ، مصراع :

بی محابا ، پاک طینت ، تندخو ، آتش مزاج

و گاه بودی که به حرب و ضرب می رسانیدی .

نوبتی بنا بر مقدمه ای که شرح آن لایق سیاق نیست فیما بین آن فاضل شجاعت آثار و آصف عدالت شعار مناقشه و مجادله روی نمود و کار به حدی رسید که مولانای مومی الیه را بودن در شیراز محال مینمود. ناکام ترك مجاورت آن ملک داده به دارالعباده یزد آمد و در «مصلی کبوترخان»^۱ گوشه خلوتی اختیار نموده از تکلفات خورش و پوشش به کشکینه و پشمینه قناعت نمود و پشت بر اسباب دنیا

کرده روی به تهیه زاد آخرت آورد ، بیت:

سوخته تاب تجلی شده شیفته حضرت موسی شده

- در اندک زمان آوازه فضل و صلاح آن عزیز [۲۵۸ ب] به حوالی و نواحی افتاد . فضلا و علما از دور و نزدیک به رسم تیمن و تبرک و تحصیل علوم در خدمتش آمد شد آغاز نهادند و چون او را به زیور دانش آراسته یافتند در مواد اعتقاد افزوده ۵ تردد بیشتر می نمودند . اما به احتیاط تمام مباحثه کرده مضمون این بیت به ادا می رساند، شعر :

رسیده ام من تشنه جگر به چشمه صاف

ولی چه سود که یارای آب خوردن نیست

- ۱۰ چون سالی چند برین گذشت از صحبت مردم آن دیار ملول گردیده اجابت دعوت حق نمود و از جام « کل نفس ذائقة الموت » بی هوش افتاد ، بیت:
- هر آنکه زاد ز مادر ببایدش نوشید
ز جام دهر می « کل من علیها فان »

فضیلت و صلاحیت دستگام مولانا عبدالله عادل

- ۱۵ آن عزیز دوجوانی برمداج دانش عروج کرده و جوهر نفس ناطقه را به زیور فضایل تحلیه نموده و از صحبت خلق احتراز فرموده باندک کفافی قانع شده و دیده از خلاق دینی بردوخته و خاشاک اخلاق ناپاک را بشعله آتش ریاضت سوخته ، و دیده چشم بیدارش از فرط شب زنده داری چهره خواب ندیده ، گوش هوشش از غایت [۲۵۹ الف] پرهیز گاری جز ندای « والله یدعو الی دارالسلام » نشنیده ، شعر:

- ۲۰ دمش گنجینه تحقیق ریزان

جبینش آفتاب صبح خیزان

آن جناب چهار مرتبه به دستگیری مؤونت و توشه توکل سفر به بطحا و یثرب کرده و به شرف زیارت بیت الله الحرام و مرقد منور و معطر سید انام صلوات الله و سلام علیه استسعاد یافته ، و در هیچ وقت از اوقات از پادشاهان ذی شان و صدور

عالی مکان وظیفه ومدد معاش نگرفته .

لله الحمد و المنة له در حین تحریر که دوسنین از سنه ثمانین و الف هجری گذشته آن فاضل عبادت شعار در دارالعباده یزدتوفیق مقیم و ساکنین آنجا بهمیامن بافیضش بهره مند می گردند.

جناب فضیلت پناهی کمالات دستگامی خواجه محمدزکی

۵

مکارم اخلاق و محاسن صفات در طینت آن جامع کمالات سرشته و قلم خجسته رقم آیت جوانمردی و فتوت بر صفحات حال آن جناب نوشته . به صیقل صحبت او غبار ملال از آینه دل دوستان محومی گردد و بنور حضور او ظلمات آفات از هوای سینه محبان مرتفع می شود ، شعر:

دل که آینه شاهی است غباری دارد

۱۰

از خدا می طلبم صحبت روشن رانی

[۲۵۹ب] از مبادی عنقوان جوانی تا این اوان که سن شریفش شش مرحله از منازل عشره طی نموده روزها بوادی کسب فضایل و کمالات به سر برده و شبها مناهج عبادت را به طریق جهد و مجاهده به پایان رسانیده ، بیت:

شمع محبت به دل افروختی

۱۵

هر چه به جز حق همه را سوختی

و خلف ارشد آن جنات خواجه محمد مغیث جوانیست به صفت کمالات معروف و به شرف ذات و حسن صفات موسوم و موصوف ، بیت:

با ادب جان فزا ، با سخن دلپذیر

۲۰

با خرد بیکران ، با هنر بی شمار

و آن عزیز مصاحبی است مناسب و دوستی است موافق و رفیقی است مهربان ، دل مصاحبان در صحبت او تازه و خرم و سینه محبان به محبت او مبتهج و بی غم . و در حین تحریر ، این غریب وادی تحیر خصلتهای ستوده و صفتهای پسندیده آن دوست حقیقی و برادر دینی را به خاطر گذرانیده این ایات را نگاشته

این اوراق ساخت ، شعر:

مرد را دوستان صاحب‌دل

زیور دین و زینت دنیا است

نعمت دهر اگر چه بسیار است

نعمتی بهتر از رفیق کجاست

فضیلت و کمالات دستگام زایر بیت‌الله الحرام حاجی میر شیخ احمد دادا الی

[۲۶۰ الف] آن جناب به کمال خرد و صلاح هنر آراسته و به داد و امانت

و تقوی و دیانت زینت یافته و به حق‌گزاری^۱ و نصیحت و هواخواهی مسلمین

از امثال و اقران ممتاز گشته، اکابر و اشراف مشتاق صحبت او و خواص و عوام

آرزومند مجالست او. سلسله نسب پاکیزه اش به سلطان الاولیا و برهان‌الاعتقیا سلطان

تقی‌الدین دادا محمدا علیه‌الرحمه انتظام دارد و به دستور آباء عظام واجداد کرام

از زمانی که نوبت جمشید سریر خورشید در پیشگاه ایوان « والسماء بینناها »

می‌نوارند و تا وقتی که بساط مشکین شعار سلطان شب در فضای « والارض فرشناها »

می‌گسترانند اوقات شریفش به موعظت عباد و قضای حاجات مسلمین و مسلمات

مصرف می‌گردد ، شعر :

بهر حرفی فلك را کیسه پرداز

بهر کاری قضا را محرم راز

و از هنگامی که مواکب سپاه نجوم و ثواقب در میدان سپهر به جولان

می‌آیند تا فرصتی که فراشان قدرت بواسطه قنديل صبح عالم آرا که از مطلع

افق فروزان شده آثار طبیعه آفتاب جهانتاب به ساکان اقطار زمین می‌نمایند شمع‌وار

بر قدم طاعت ایستاده و از سوز محبت و شعله توفیق در گداز آمده [۲۶۰ ب]

اشك می‌بارد، نظم :

به آب دیده دست از خویش شسته
 ز کنج فقر گنج فیض جسته
 زده بر هر دو عالم پشت پایی
 ز خود بیگانه با حق آشنایی
 افادت و فضیلت دستگام مولانا محمد محسن مصلاهی

در فنون علوم و کمالات کمال مرتبه و درجه یافت و به نوشتن خطوط خط نسخ
 بر مرقومات خوشنویسان عراق و فارس کشیده، از لطافت صورت و اعتدال مزاج
 او استدلال خوبی توان کرد و از ذهن کاملش دلالت دانش فهم توان نمود. سقیم
 مزاجان کند فهم که به تربیت آن فاضل سر ارادت گذرانند، اگر چه طبع ایشان
 از نهج اعتدال منحرف گشته باشد به نظر تربیت و تازیانه تعلیم او در اندک زمان
 به مرتبه کمال رسند. چه از اثر تربیت آن جناب سنگ خاره یا قوت فرح افزای
 ولعل آبدار دلگشای تواند شد، چنانچه اکابر اشاره به آن نموده اند، شهر:

از تربیت است کاب گوهر گردد

خون در تن نافه مشک ازفر گردد

وان آهن تیره روی بی قیمت را

اکسیر چو تربیت کند زر گردد

مؤسس مبانی فضایل و مسالك كمال شهاب مولانا عبداللها

آن جناب ولد اکبر ارشد مولانا محمد محسن است که [۲۶۱ الف] به انواع
 آداب مجلی گشته و با اصناف فضایل و کمالات آراسته، چنانچه بزرگان فرموده اند:

بیت

ندارد پدر هیچ با یسته تر

ز فرزند شایسته شایسته تر

و الحق در معرفت کمالات گنجی است گوهر افشان و به فنون فضایل
 «حری است بیکران و در تحریر نمودن خط ثلث و نسخ «صیرفی» دوران.

الموفق بتأییدات ربانی میرزاتقی ولد توفیق آثاری

حاجی محمد رضای بندشی

- جوانی است پسندیده خصال حمیده افعال، به کمال صلاح و تقوی موصوف و به صفت علم و فطانت و طلاقت لسان و فصاحت بیان معروف . چون موفق به تأییدات الهی گشته با آنکه در حین تحریر که هنوز هجده مرحله از منازل سنه طی نموده
- در اکثر علوم و قورف تمام بهم رسانیده ، بلکه از بعضی فضلا و دانشمندان رجحان یافته و همگی اوقات در «مسجد جامع کبیر» بعد از ادای وظایف طاعات و عبادات به درس و افاده اشتغال می نماید و طلبه علوم از افاضه ضمیر فیض پذیرش مستفید می گردند و نیز در نوشتن خطوط سته گوی مسابقت از اقران ر بوده و چهره جمال
- خط به نقطه خال ندرت گشوده و به حسن قدرت [۲۶۱ب] از استادان بلند رتبت در گذشته و به روش دلپسند خط نسخ بر رخسار آثار ناسخان سحرمدار کشیده . اگر این دو بیت از تمایج طبع سلیم آن عزیز می بود به غایت مناسب و بجا بود، نظم:

جوهری قدر خط من داند

ورنه در دهر مهره بسیار است

- زان سبب خط من بود شیرین
- که نی کلمک من شکر بار است

مولانا محمود طبسی

- طالب علمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه اظهار مهارت می نمود و به ارشاد و نصایح فرق برابا به غایت مشعوف و در زهد و پرهیزگاری سرآمد زهاد و عباد .
- سالها در مقصوره جامع میرچقه ااق علم موعظه افراخته به نصیحت خلائق مشغولی
- داشت .

مولانا علی

برادر مولانا محمود طبسی بود و مدتها غاشیه ارادت علامه عصر مولانا نورالله واعظ بردوش گرفته خود را از جمله شاگردان آن جناب می شمرد، و در تمامی

جمعات در «مسجد جامع کبیر» در وقتی که علامی مومی الیه بگفتن و عظ قیام می نمود در برابر منبر به قرائت کلام ملك علام اشتغال داشته در نهایت خوش - خوانی صدای بهجت فزا به گوش حاضران می رسانید .

اعلم العلماء و افضل الفضلاء مولانا رفیع محمد اردکانی

آن جناب جامع اصناف فیوضاتست. به نصیحت و ارشاد فرق عباد می پرداخت و الحق در آن باب به احسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق بر امثال و افاضل می افراخت . از سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام داشته همواره نقش تتبع سنن سنیة حضرت مصطفویه علیه التحیه بر لوح خاطر عاظمی نگاشت. در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال دقت و لطف طبع ظاهر می نمود. [۲۶۲ الف] سالها در قصبه طیبه اردکان من اعمال یزد که محل توطن و مسکن مألوفش بود به درس و افادت اشتغال می نمود . در اوایل سنه ثمانین و الف از محنت آباد جهان به ریاض راحت فزای جنان انتقال فرمود ،
شعر :

جانش مقیم روضه دارالسرور باد

خلوتسرای مرقد او پر ز نور باد

بر ضمایر آفتاب مآثر طالبان احوال علماء دین دار پوشیده نمازد که مسود اوراق از زبان گوهر افشان سرخیل فضلا مولانا رفیع الدین محمداً مزبور شنید که در اوایل ایام جوانی در مدرسه ای از مدارس اصفهان به تحصیل علوم اشتغال می نمودم و در شبی از شبها در حین مطالعه سلطان منام^۱ بر شهرستان دماغم غلبه کرده سر بر بستر آسایش گذاشتم . بعد از اندک زمان از حرکات و صدای جمعی از خواب در آمده چهار نفر را در نهایت حقلارت جثه دیدم که دو بر بالای^۲ سرود و بر پایین پا گوشه های قالیچه ای که بر آن غنوده بودم

گرفته از جای برداشتند . از غایت خوف و دهشت به خواندن آیه کریمه آیه الکرسی شروع کردم . دو نفر که در بالای سر بودند دست از قالیچه برداشته به رفقا خطاب نمودند که به خواندن قرآن اشتغال دارد . دیگران در جواب گفتند با کی نیست و همه به اتفاق قالیچه را گردانیدند ، چنانچه سر به جای پا و پا به جای سر قرار گرفت . بعد از آن از نظر من غایب گشتند . بعد از تفحص ظاهر گشت که قرآن مجید در پایین پای بوده به خواب رفته بودم .

شیخ زاده محمد حافظ

در سلك حفاظ کلام ملك علام انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات شیب در «مسجد جامع کبیر» دارالعباده یزدبه قرائت قرآن مجید اشتغال نموده همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات می گماشت و همواره اوقات شریف را مستغرق ذکر الهی گردانیده جمعی کثیر از باطنش اقتباس انوار سعادت می نمودند . و او را پسری بود میرزا ابراهیم نام که مهر درخشان روشنی از چهره رخشان او وام کردی و ماه تابان از زیبایی رخسارش و تازگی عذارش در میدان سپهر سر گشته گشتی و باوجود حسن صورت بخوبی سیرت آراسته بود و نهال جمال به ازهار کمال زیور بسته . از طرف مادر در زمرة اولاد رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم انتظام یافته . ناگاه چشم زخم روزگار به آن جوان رسیده [۲۶۲ ب] به دست یکی از جهال کشته گشته به عالم آخرت شتافت . شیخ زاده محمد از فراق قره العین گریان و نالان نعش فرزند دلبنده بر راحله توفیق نهاده کربت غربت و خطر سفر قبول نموده از غم و ناله زاد و توشه بر داشته روی به آستانه عرش درجه سلطان کرامت و امامت صلوات الله وسلامه علیه آورده متوجه خراسان گشت و مضمون این بیت به ادا می رسانید ،

شعر :

هر دو گامی کرد چشم چشمه خونین روان

حال رفتن چون بود این خود نخستین منزلت

بعد از ورود به آن مشهد عطر سا روی نیاز بر زمین و جسد نور دیده به خاک

نهاده به طاعت و عبادت شبانروزی همت گماشت ، تا آنگاه که داعی حق را لبیک

اجابت گفته در گذشت . مشهور است که آن موفق به تأییدات ابدی قرآن مجید در حفظ کتابت کرده و الحال در «مسجد جامع کبیر» در صف حفاظ گذاشته مؤمنان از قرائت آن بهره‌ور می‌گردند .

فضیلت پناه مولانا محمد طاهر

آباء و اجداد آن جناب در سلك اشرف و اعیان ولایت بافق انتظام داشتند و جد او مولانا عبداللہ مدتی در آن ملک به امور دنیوی صاحب اختیار بود و چون رخت هستی به عالم بقا کشید ولد امجدش مولانا میر حسین [۲۶۳ الف] که در زهد و تقوی درجه علیا داشت بعد از تفحص و تجسس هر کس به غیر وجه شرعی چیزی به پدرش داده بود رد نموده ابراء الذمه حاصل نموده آنگاه به خطه یزد آمده به وظایف عبادات پرداخت تا وقتی که به ریاض جنان خرامید . و مولانا محمد طاهر که به مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد گشته از اوایل ایام صبی تا این زمان همواره به تحصیل علوم مشغول و به اداء وظایف طاعات و عبادات قیام دارد .

خواجه عبدالغالب

ولد حاجی محمد امین است ، در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است از ارتکاب مناهی و ملامتی به یکبارگی در گذشت و روی به محراب عبادت و پرهیزگاری آورد ، و هم در آن ایام به اشاره هادی توفیق روانه حجاز و یثرب شده شرف طواف بیت الله الحرام و زیارت روضه حضرت رسول انس و جان صلوات الله المان دریافته به وطن مألوف مراجعت نمود و به تحصیل علوم مشغول شده در اکثر فنون علمی مهارت تمام بهم رسانید ، و الحال در «مصلی کبوتر خان» که محل فیوضاتست به درس و افاده اشتغال دارد .

افادت و فضیلت پناهی مولانا هدایت الله آبشوری

از جمله دانشمندان خطه یزد است و در علم حکمیات و ریاضی عدیل و نظیر

ندارد و به وفور فضایل و محاسن خصایل [۲۶۳ب] برا کثر امثال و اقران امتیاز دارد. از مبادی ایام نشو و نما تا این زمان که سن شریفش قریب به شصت رسیده پیوسته بعد از افاده و استفاده سجاده دین داری گسترده به ادای وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام می نماید، و از غایت علو همت از صحبت و مجالست ارباب جاه و جلال روی گردانیده نظر التفات به مزخرفات دنیوی نمی فرماید و طالب درویشان اهل حال^۵ بوده به زبان مقال مضمون این رباعی به ادا می رساند، رباعی:

از هر دو جهان گذشته می خواهم

وز مهر و وفا سرشته می خواهم

مانند دل کباب در پهلوی خویش

۱۰ يك سوخته برشته می خواهم

و آن جناب را ولدیت صالح خواجه محمدزکی نام که اوقات خود را

صرف عبادات می نمایند.

مولانا قطبیا

در زهد و تقوی درجه علیا داشت و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات می گماشت. در اوایل ایام جوانی از قریه «خویدک» که محل توطن آباء و ۱۵ اجدادش بود به یزد آمده به تحصیل علوم مشغول گردید و روی به محراب پرهیزگاری آورده جیب خود را به گرد گناه آلوده نساخت، تا وقتی که متوجه عالم بقا گردید. و از وی پسری ماند ملامحمدربیع نام که به تحصیل علوم ساعی [است] [۲۶ الف] و در ادای طاعات غایت جهد بجای می آورد.

۲۰ کمالات دستگاه خواجه اسمعیل مصالایی

به لطف طبع و سرعت فهم و محاسن سیرت معروف است. در ایام شباب به تحصیل علوم و کمالات قیام نموده از امثال و اقران رتبه تقدم یافت و از حسن خط قلم نسخ بر خطوط استادان کشید و حال تحریر این صحیفه در دارالسلطنه اصفهان به تحصیل و کسب کمالات اشتغال دارد.

سید حسیب نجیب امیر محمد رفیع ولد مرحوم
امیر محمد ابراهیم

جوانیست ستوده خصال به زیور صلاح آراسته و به اقسام کمال پیراسته، هم
در عهد شباب به دستیاری عنایت الهی و به پایمردی همت متوجه حجاز گشته به شرف
طواف بیت الله الحرام استسعاد یافته به وطن مألوف مراجعت نمود و اکنون به
تحصیل علوم دینی و آداب فرایض اشتغال دارد .

افادت دستگاه مولانا عبدالباقی

خلف مرحوم مولانا زین العابدین است که شمه‌ای از صفات آن جناب به
دستیاری کلمک و قایع نگار درین رساله نگارش یافته، و مولانا عبدالباقی در اکثر
علوم مهارت تمام بهم رسانیده و در حسن خط انگشت نمای دور و نزدیک شده خط
نسخش [۲۶۳ ب] ناسخ مرقومات متقدمین و حسن خطش مرضی طبایع متأخرین.

حاوی فضایل نفسانی شیخ یحیی عشیره اردکانی

به صفت علم و فضیلت و زهد و عبادت موصوف بود. در بدایت حال از قصبه
طیبه اردکان که محل توطن آباء و اجدادش بود به دار السلطنه اصفهان رفته به افاده
و استفاده همت گماشت و در خدمت علمای آن دیار استماع حدیث و تحصیل علم
فقه و تفسیر و قراءت نموده در جمیع علوم مهارت کامل پیدا نمود و در آخر علمای
انام و فضلالی کرام به اجتهادش اذعان فرمودند. اما او در همان ایام داعی «یا ایتها
النفس المطمئنة، ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» را لبیک اجابت گفته به جهان
جاودان توجه نمود .

ملا میرزا علی باقی

آن جناب به صفت فضل و تقوی و پاکیزه روزگاری و پرهیزگاری مشهور
و معروف بود و مدتها در «مسجد جامع کبیر» خطه یزد گوشه اختیار کرده به
طاعت و عبادت شبانه روزی اشتغال داشت و بعد از چند روز که به صوم می گذرانید
یک روز [۲۶۵ الف] افطار میکرد و هرگز پیرامن دنیای فانی نمی گشت . شعر :

چو بودش ملك ملك جاودانی

نبودی طالب دنیای فانی

سید مرحوم امیر مظفر شیخ دادائی

[در] حقیقت زهد و عبادت و اطاعت او امر و نواهی الهی و متابعت سنن سنیّه

- حضرت رسالت پناهی تقصیری از آن جناب واقع نشده، و در تمامی اصناف طاعات به مرتبه‌ای اجتهاد و اهتمام می نمود که فوق آن درجه [۲۶۵ب] تصور نتوان کرد و زیاده بر آن دقیقه‌ای به خزانه خیال در نتوان آورد.

[۲۶۶ ب] زینت مجالس و آیین محافل نورا محمداء جلد

بر خواطر فیض مظاهر ارباب قابلیت و استعداد و صدر نشینان مسند افاده

- ۱۰ و ارشاد ظاهر و مبرهن خواهد بود که آن عزیز صورت نیکو دارد و نیکویی صورت به زیبایی معنی دللیست روشن که «الظاهر عنوان الباطن» و بزرگان گفته اند حسن عنوان از لطف مضمون نامه خبر می دهد ، بیت :

هر که عاقل بود از خوبی عنوان داند

که در آن نامه خبرهای نکو خواهد بود

- ۱۵ و صفحه عذارش به آیت حسن مزین است و بدین دلیل نیکویی از تازه روی او چشم توان داشت ، مصراع :

کسی که روی تو ای گل ندید هیچ ندید

و رخساره حالش به خال خوبی آراسته است و حسن صورت نمونه لطافت

معنی است ، نظم :

- ۲۰ هر که اخلاق ظاهرش با خلق

نیک بینی گمان بد مبرش

کاروانسالار عمر شریفش پنج مرحله از منازل عشره طی نموده و آوازه فضل

و کمالاتش در هفده محله یزد افتاده . درین مدت پیوسته جزو بیاض در بغل هر جا

مجلسی منعقد می شود از طلبه علوم به نور حضور آن مجمع را روشن می سازد و به دو

زانو در آمده بلی بلی می گوید و هر مسئله که به میان می آید [۲۶۷ الف] غواص فکر را بیچر تفکر فرستاده بعد از ساعتی گوهر جوابی بر طبق بیان نهاده نثار حضار می سازد، اما هیچ کس به جای خزف بر نمی دارد و با اینهمه سعی و کد که چون شمع گداخته و لمحه‌ای از سوز و گداز مطالعه و مباحثه فارغ نبوده تا «شرح جامی» خوانده و به اعتقاد ناقص خود هیچ عبارت نفهمیده، شعر:

اگر از مخزن توفیق عطایی نرسد

سعی سودی نکند جهد به جایی نرسد

چه کند بیچاره! هر چند جهد بیش می کند تصرفش در آن کمتر است و چندان که نهال عبارت در گلشن خیال می نشاند به جز ثمرهٔ نسیان بار نمی آورد و در لباس زهاد و عباد آراسته با تحت الحنک بسته به معبد گبران می رود، شعر:

هیچ کس منکر تحت الحنک زاهد نیست

اینقدر هست که چسبانتر ازین می باید

و شانه و مسواک در دست و خرقة صوفیانهٔ دربر، گوی مسابقت و جلد روی از چابک سواران ر بوده به معرکهٔ جنگ گاو و طاس بازی حاضر می گردد. و عجب اگر این بیت از زبان حال آن فاضل بر صفحهٔ مقالش مرقوم نگشته، نظم:

خرقه پوشی من از غایت دین داری نیست

پرده‌ای بر سر صد عیب نهان می پوشم

کمالات آن عزیز [۲۶۷ ب] بسیارست. به دست چپ خط را خوب می نویسد - اما صورتی ندارد. و در فن تاریخ خوانی مهارت تمام دارد، اما سواد ندارد و از بس خوب می خواند عبارت در میان نمی ماند. نوبتی در حین خواندن «تاریخ عالم آرا» زینل بیک توشمال باشی [را] زنبیل بنگ^۱ توشمال باشی و «اللیل حبلی» را «لیلی چیلی» خوانده. در شیوهٔ عشق و عاشقی اندازه ندارد. گاه گاه عاشق دختران گبر می شود، اما معشوق معین نیست. و از وقتی که مرغ زرین جناح آفتاب در آشیانهٔ مغرب قرار می گیرد تا اوانی که زاهد سفید پوش صبح صادق از گوشهٔ خلوت قدم بیرون می گذارد

گرد محله و کوچۀ یار خود می گردد ، اما خانه را نمی داند و شمع وار از شعله
هجران می سوزد و اشک حسرت می ریزد و می گوید ، شعر :

همچو صبحم يك نفس باقیست کو دیدار یار

دلبرم گر رخ نماید جان بر افشام چو شمع

و از مضمون جانش فحوای این بیت مستفاد می شود ، بیت :

دارم امشب گرمی در سر که نشینم ز پای

تا سرا پای وجود خود نسوزانم چو شمع

نیکوتر آنکه زود از عاشقی فراغت می باید و با آنکه سخن معشوق به گوشش

نرسیده اظهار محبت و تعشق و راز و نیازش می کند [۸ الف] نقلهای عجیب و غریب

از زبان معشوق معدوم نقل مجلس می سازد و به سوز سینه دود آه به کره اثیر

رسانیده می گوید ، بیت :

محبت شمع فانوس است کی پوشیده می ماند

غم او عاقبت در پرده رسوا می کند ما را

حکایب ملالتر بوق بن پشم بن پانزده را نیکو به رشته نظم کشیده و معانی

غریب و استعارات عجیب به یادگار گذاشته ، امید که به مطالعه آن موفق بوده

باشد .

به گوش هوش ابوالبصائر والابصار می رساند که فصاحت و بلاغت شعار مولانا

نورالدین محمد در اداء حکایات و بیان روایات مزخرفات نادره دوران است ،

چنانچه در باب عشق بازی و کمال تعلقی که با دختر گبری داشته بدین عبارت در

رشته بیان آورده : که دخت زردشتی نژادی در دام فریب آورده ام در نهایت حسن و

غایت جمال ، آهو چشمی که به عشوه شیرین شیر شرزه را شکار نماید و به شیوه

روباه بازی صد همچو من را خواب خرگوش سازد ، مثنوی :

در سرم دیگر همای عشق یار

ریخت طرح آشیان از خار خار

شوق بر گرد دلم پرمی زند
 از طپیدن حلقه بر دز می زند
 همچو فانوس از فروغ عشق دوست
 جمله خونم نو شد در زیر پوست
 [۲-۸ب] از دلم بر خیزد آه از شوق یار
 چون ز تاب مهر از دریا بخار
 بر دلم زد عشق اکسیر گداز
 شد ز خون مردهام پروانه ساز
 اشکم آید از دل پر اضطراب
 از گل بر قست در جامم گلاب
 عضو عضوم مشق سودا می کند
 از طپیدن بال و پر و می کند
 فکر خالی برده آرام از برم
 مور را سر داده در مغز سرم
 گشت دل بر کاکل شمعی اسپر
 کش پر پروانهام ریزد عبیر
 سوز غم در استخوانم یافت راه
 شد تنم چون شمع صرف اشک و آه
 یاد زلفی سوخت خون در پیکرم
 بوی عنبر می دهد خاکسترم
 باز در مغزم شرابی ریخت عشق
 روغنم با شعله‌ای^۱ آمیخت عشق
 دلبری برد از دلم صبر و قرار
 کز رخس برقع بود صبح بهار

فتنه جویی آفت صبر و شکیب

نوگلی چشم غزالش عندلیب

زلف پرچین کرده عمر دراز

نوگ مژگان خامه تصویر ناز

گردش چشمی چو دور روزگار

صد هزاران فتنه‌اش اندر کنار

از زنجندان بر کباب دل ز دور

سرنگون کرده نمکدان بلور

از صفا سبب ذقن کوکب شده

گشته شب‌نم هاله و غبغب شده

[۲۶۹ الف] غمزه‌اش بر سینه‌ناوک می‌زند

خنده‌اش بر بوسه چشمک می‌زند

عنبر از سودای زلفش تردماغ

سینه ماهی ز پشت پاش داغ

سینه‌اش از بس که باشد نرم و صاف

بوسه از لغزش ناستد تا به ناف

صاف مروارید و مه را بیخندند

طرح لوح سینه‌اش را ریختند

سینه‌اش دل برده از خوبی ز حور

در صفا سرچشمه آب بلور

بوی گل در نسترن پنهان شده

غنچه سان بالیده و پستان شده

ابرویش از ناز چشم نیم خواب

می‌زند پشت کمان بر آفتاب

۵

۱۰

۱۵

۲۰

گشت شیدای چنین چشمی دلم
 ز آتش گل سوخت آخر حاصلم
 روزم از خورشید تابان شد سیاه
 رفت دین و دل به تاراج نگاه
 گفتمش ای از تو دلها کامیاب
 از تو زهر آرزو در شه نساب
 شادی وصل و غم هجران ز تو
 گرمی هنگامه دوران ز تو
 گر توانی چاره کن درد مرا
 ارغوانی کن رخ زرد مرا
 سوختم از انتظار وصل یار
 ای بهشت از دوزخ هجرم بر آر
 در جوابم با زبان حال گفت:
 کی شده بسا محنت ایام جفت

شب عشرت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان

که در عالم نمی داند کسی احوال فردا را
 [۲۶۹ب] و در اثنای تقریر حکایت، زمان به زمان آه سرد از سردرد کشیده
 می گوید که ای دوستان زبان سرزنش کوتاه کنید و مرا ملامت نکنید که منظور من
 چنان دلم بائیسست که زلف شبرنگش در درازی شب یلدا را مدد می دهد و روی جان-
 بخشش به کمال حسن از مه چهارده سبق می برد. زاهد شب زنده دار اگر خیال
 جمال او را در خواب بیند چون صبح پا کیزه دامن از مهر رویش گریبان خرقة
 پرهیز چاک زند، شعر:

به دیدن همایون به بالا بلند

به ابرو کمان و به گیسو کنند